

توصیف، تبیین و تفسیر در تحقیقات تاریخ

• دکتر حسین مفتخری
دانشیار گروه تاریخ دانشگاه تربیت معلم

همان گونه که در یکی از شماره‌های پیشین تاریخ و جغرافیا گفته شد (مفتخری ۱۳۸۷: ص ۵)، دانش تاریخ به‌مانند بعضی از علوم اجتماعی دیگر جدیدالتأسیس نیست و همه‌ی اصول و مبانی آن در دوره‌ی معاصر شکل نگرفته و وارد فضای علمی ما نشده است. معرفت تاریخی به شکل سنتی خود در کشور ما موجود بود، ولی در دوره‌ی معاصر تحت تأثیر پیش‌ها، روش‌ها و مکاتب تاریخ‌نگاری نوین غربی نیز قرار گرفت. مواجهه‌ی روش‌ها و نگرش‌های دو پارادایم سنتی و مدرن، ترکیب نامتناجسی در تاریخ‌نگاری ما خلق کرد که نتیجه‌ی آن بحران روش در پژوهش‌های تاریخی ماست. از این‌روی، هرگونه بحث پیرامون بحرانی که علم تاریخ در کشور ما با آن روبه‌روست، تا حد زیادی مستلزم کندوکاو در تحولاتی است که تاریخ‌نگاری در غرب دوران مدرن سپری کرده است. علاوه بر این، تأثیرپذیری آگاهانه یا ناآگاهانه از مکاتب تاریخ‌نگاری غربی و ترویج و به‌کارگیری صحیح یا بعضاً ناشیانه‌ی آن‌ها معمولاً بدون توجه به اصول و مبانی آن مکاتب بوده است. به گونه‌ای که اغلب بدون امعان نظر به این اصول، مبانی و ماهیت معرفت‌شناختی و روش‌شناختی و نیز شرایط اجتماعی، تاریخی، پیدایش مکاتب فوق در تاریخ‌نویسی ما به‌کار گرفته شده‌اند.

در عصر جدید، تاریخ‌نگاری در غرب، تحت تأثیر تحولاتی که در عرصه‌ی تاریخ‌نگری مورخان رخ داد، به تدریج وارد فضای دیگری شد. رشد تاریخ‌نگاری در غرب و پیدایش روش‌های تحقیق تاریخی نوین در درجه‌ی اول مرهون چون و چرا در مباحث نظری تاریخ بود و بی‌شک یکی از راه‌های برون‌رفت از بحرانی که علم تاریخ در کشور ما با آن روبه‌روست، دامن زدن به این‌گونه مباحث است. از سوی دیگر تاریخ‌نگاری سنتی که بیشتر بر عاملیت افراد در رخدادهای تاریخی تأکید داشت، با چالشی بزرگ مواجه شده است که روش‌های قدیمی نمی‌تواند از عهده‌ی آن برآید. درهم‌عجین شدن تاریخ با علوم گوناگون اجتماعی علاوه بر این که هویت مستقل و محض تاریخی را کم‌رنگ ساخته است و مطالعات بین‌رشته‌ای را می‌طلبد، ایجاب می‌کند مورخ با شناخت روش‌های جدید، رویدادها را در بسترها و ساختارهای سیاسی، اجتماعی، اقتصادی، فرهنگی و... مورد بحث قرار دهد. بی‌توجهی مورخین (یا حداقل کم‌توجهی ایشان) به لزوم بحث‌های نظری به حدی بوده که برخی فیلسوفان نه تنها تاریخ را در مقایسه با گفتمان‌های هم‌جوار، از لحاظ نظری عقب‌مانده می‌دانند

(جنکینز ۱۳۸۴: ص ۱۶)، بلکه وظیفه‌ی خود را در بیدار کردن مورخان از خواب‌گردی‌های تجربی نشان می‌دانند و معتقدند «متخصصان تاریخ هنوز در خواب‌اند (جنکینز ۱۳۸۴، مقدمه‌ی آلان مانسلو، ص ۷) به‌طور عموم مورخانی که سخت‌کوشانه به کار تحقیق علمی مشغول‌اند. تا حد زیادی از مباحث نظری پرهیز می‌کنند. اما افراط در این زمینه و به‌کارگیری مکانیکی و ناشیانه‌ی دیدگاه‌های جدید نیز به «روش‌زدگی» می‌انجامد که متأسفانه گریبان‌گیر بعضی گروه‌های آموزشی و پایان‌نامه‌های دانشجویی است.

یکی از مباحث بنیادین در روش‌شناسی تاریخی که ارتباط وثیقی با روش تحقیق در تاریخ دارد، مقوله‌ی «تبیین» است (نک: مفتخری، ۱۳۸۷: ص ۸). این مقوله از جمله موضوعاتی است که در هر سه گونه‌ی معرفت تاریخی (علم تاریخ، فلسفه‌ی نظری تاریخ و فلسفه‌ی علم تاریخ) به نوعی حضور دارد. مورخان نیاز به تبیین حوادث جزئی و پراکنده‌ی مربوط به گذشته‌ی انسانی دارند. فیلسوفان نظری تاریخ سعی در تبیین کلیت تاریخ نوع بشر دارند و فیلسوفان علم تاریخ نیز چیستی و ماهیت آن را در ذیل روش‌شناسی، موضوع معرفتی درجه‌ی دوم ساخته‌اند. در مقاله‌ی پیش رو، ضمن بیان تفاوت‌ها و نسبت میان توصیف (که کار اول مورخان است)، تبیین و تفسیر، به ضرورت پرداختن مورخان به تبیین و انواع و اقسام آن و نیز تفاوت تبیین‌های علوم تجربی و علوم اجتماعی از جمله تاریخ اشاره شده است.

تبیین در تاریخ

چرا ساسانیان از اعراب مسلمان شکست خوردند؟ چرا امام حسین (ع) علیه‌السلام قیام کرد؟ انقلاب مشروطه چرا رخ داد؟ چرا...؟

یکی از وظایف مورخان علاوه بر بیان «چیستی» رخدادهای تاریخی، توضیح «چرایی» و علت آن رخداد است. «تاریخی که تنها از رخدادهای تکرارناپذیر تألیف یافته باشد، وقایع‌نگاری صرف خواهد بود.» (روشر، ۱۳۸۱: ص ۱۶۳) مورخ باید به ما بگوید در گذشته دقیقاً «چه روی داده است». اما مطمئناً وظیفه‌ی مورخ تنها این نیست که واقعیات را احراز کند، بلکه باید آن‌ها را قابل فهم نیز بگرداند. از دیدگاه لوسین فور (از بنیان‌گذاران مکتب آنال)، وظیفه‌ی مورخ این نیست که رویدادهای تک‌افتاده را گرد آورد و آن‌ها را به صورت خام عرضه کند، بلکه باید همه را برحسب نیازهای کنونی‌اش سازمان دهد، آن‌گاه دست به توضیح (تبیین) و تأویل آن‌ها بزند. (منافزاده، ۱۳۷۵: ص ۵۶) واقعه‌ی تاریخی به خودی خود واقع و قائم نمی‌شود و مثل هر حادثی علت می‌خواهد. تحقیق در علیت وقایع، تاریخ را از صورت نقل جزئیات بی‌ارتباط و عاری از انسجام بیرون می‌آورد. تاریخ وقتی تنها به سؤال «چونی» پاسخ دهد و به پرسش «چرایی» توجه نکند لطف و جاذبه‌ای ندارد. (زرین کوب، ۱۳۷۹: ص ۵۶) در این صورت مورخان می‌بایست به تبیین Explanation بپردازند.

تبیین پدیده‌ای در واقع نشان دادن این است که چرا این پدیده به آن حالت ویژه‌ی خود وجود دارد. تبیین معمولاً پاسخی است به سؤالاتی که با «چرا» شروع می‌شوند. مثلاً در پاسخ به این سؤال که «چرا آب در هوای بیرون از اتاق یخ می‌بندد؟» می‌گوییم «زیرا که هوای بیرون به کمتر از صفر درجه رسیده است.» (نراقی، ۱۳۶۵: ص ۷) با این وجود، مطابق پارهای نظریات، تاریخ علی‌الاصول عبارت است از بازگو کردن اعمال گذشته به گونه‌ای که ما از خلال آن نه تنها جریان وقایع، بلکه علت رخداد آن وقایع را هم بازمی‌شناسیم. (والش، ۱۳۶۳: ص ۲۵) نیز تاریخ نمی‌تواند صرفاً به کشف حقایق بسنده کند و به نقد اسناد و مدارک تقلیل یابد، زیرا به محض این که در صدد برقرار ساختن مناسبات میان حوادث برآید، نوعی تفسیر (تبیین) پیش می‌آید. (فروند، ۱۳۶۲: ص ۵۶)

در دیدگاه فوق، مرزی میان توصیف Description و تبیین وجود ندارد و توصیف دقیق به خودی خود شامل و حامل تبیین نیز هست. این دسته از مورخان و نظریه‌پردازان تاریخ معتقدند که مورخ هیچ‌گاه چیزی را تبیین نمی‌کند، بلکه مورخ تنها موظف است به احراز «آن چه واقعا اتفاق افتاده است» بپردازد. در این حالت مورخان نه فقط در پاسخ به پرسش «چرا» بلکه همچنین در پاسخ به پرسش‌هایی نظیر «چه»، «چگونه»، «چه موقع»، «کجا» و «چه کسی» نیز به نوعی، تبیین ارائه می‌دهند. گاهی موضوع تبیین چگونگی است، نه تبیین چرایی (استنفورد، ۱۳۸۲: ص ۱۶۳). از نظر «دانیل لیتل» در تبیین یک پدیده یا رویداد علاوه بر پاسخ‌گویی به سؤال (سؤالات) از جنس «چرا» به سؤالات از جنس «چگونه» هم پاسخ می‌دهیم. (لیتل، ۱۳۷۳: ص ۶) اما عموم فیلسوفان ساحت توصیف و تبیین را از یکدیگر جدا دانسته‌اند. از نظر این گروه منظور از توصیف (تشریح) برخورد با پدیده در سطح است و هنگامی که واقعه‌ای را آن‌طور که رخ داده عیناً وصف می‌کنیم، به حریم علیت راه نیافته‌ایم. (ساروخانی، ۱۳۷۵: ص ۵۱۲) اینان یکی از مایه‌های اعتبار مورخان را علاوه بر توصیف، خلق و ارائه‌ی تبیین‌های مناسب می‌دانند. «مورخان می‌توانند درباره‌ی چیزهایی که واقعا در گذشته رخ داده‌اند، شناخت ایجاد کند، اما بخش اعظم کار آن‌ها معطوف تبیین وقایع و رخ داده‌هاست» (نوذری، ۱۳۷۹: ص ۱۸۵)



مواجهه‌ی روش‌ها و نگرش‌های دو پارادایم سنتی و مدرن، ترکیب نامتناجسی در تاریخ‌نگاری ما خلق کرد که نتیجه‌ی آن بحران روش در پژوهش‌های تاریخی ماست

توصیف و تبیین

اما توصیف چیست و نسبت آن با تبیین کدام است؟ توصیف به معنای بیان ویژگی‌ها و اشتراک‌ها و همانندی‌های امر مورد مطالعه با دیگر امور است. در واقع توصیف، ویژگی‌ها، حالات، علائم، خواص و دیگر تعلقات چیزی را که باید وصف شود، برمی‌شمارد تا تمایز آن چیز را از چیزهای دیگر روشن کند. بر این اساس شناخت در مرتبه‌ی توصیف، مجموعه‌ی نشانه‌ها و گزاره‌هایی است که می‌گویند از «چیستی» یک چیز خبر دهند. اما تبیین یعنی آشکار نمودن چرایی یک چیز، نشان دادن علل پدیدار شدن آن و شرایط هستی‌اش.

در توصیف، شناخت به مثابه آینه‌ای است که شی‌ی در آن، تنها باز نموده می‌شود. وظیفه‌ی پژوهشگر تنها این است که آن چه را می‌یابد، ثبت کند. این مرتبه از شناخت ساده‌ترین نوع شناخت است. در زبان عرفی، مراد از «شناخت» بیشتر همین معناست. هنگامی که در گفت‌وگوهای عرفی، گفته می‌شود: «فلان امر را می‌شناسم» به این معناست که ویژگی‌ها، همانندی‌ها و اشتراک‌ها و گاه سرگذشت آن را می‌دانم.

استاد ملکیان توصیف و تبیین را یک امر نسبی می‌داند. از نظر وی هر دانشی دارای قضایای توصیفی و تبیینی است. قضایای توصیفی می‌گویند: جهان این گونه است لا غیر. اما قضایای تبیینی می‌گویند: جهان این گونه است به این علت، نه به علت دیگری، مثلاً اگر گفتیم حسن خندید، این توصیفی است، اما اگر گفتیم حسن خندید چون حسین شکلک درآورد، تبیینی است، اما قضیه‌ای می‌تواند نسبت به قضیه‌ی دیگری توصیفی باشد و نسبت به قضیه‌ی سومی تبیینی باشد. یعنی وقتی بر سر گزاره‌های توصیفی «چرا» آوردیم، از علت و تبیین آن سؤال کرده‌ایم. مثلاً این گزاره که «هر جسمی را حرارت بدهید حجمش بیشتر می‌شود» (غیر از استثناها) یک گزاره‌ی توصیفی است. اگر از چرایی آن سؤال کردیم نیاز به تبیین پیدا می‌کند. اصولاً فرق عامی و دانشمند این است که دانشمند علت و چرایی آن را هم می‌داند. عوام توصیف‌ها را می‌دانند اما تبیین‌ها را خیر. مثلاً نمی‌دانند با افزایش دما فاصله‌ی ملکول‌ها زیادت‌تر می‌شود. پس هر تبیینی وقتی مطرح شد خود یک توصیف می‌شود و احتیاج به تبیین دیگر دارد. مثلاً در ادامه ممکن است سؤال شود چرا با افزایش دما فاصله‌ی ملکول‌ها افزایش پیدا می‌کند؟ پس تبیین بودن و توصیف بودن، یک امر نسبی است نه مطلق. این طور نیست که بعضی گزاره‌ها فقط توصیف و برخی فقط تبیین باشند. بلکه هر گزاره‌ای نسبت به گزاره‌ی فروتر از خودش تبیین است و نسبت به گزاره‌ی بالاتر از خودش توصیف. (ملکیان، ۱۳۸۰ ص ۲۷۶)

تبیین در لغت به معنای هویدا شدن، هویدا کردن، بیان کردن و آشکار ساختن است. پس در تبیین توصیف کم نمی‌شود، بلکه غنا می‌یابد. چیستی یک پدیدار با افزودن تعینات دیگری که چرایی‌اش را توضیح می‌دهند، کامل می‌شود و با تبیین استقلال موضوع و عینیت آن به کمال می‌رسد. در واقع تبیین، پدیدار شدن و روشن شدن امور به هم پیچیده و درهم را موجب می‌شود. در معنای وسیع واژه، «تبیین عبارت است از این که پدیده‌هایی که قبلاً به عنوان امور مستقل از هم شناخته شده بوده‌اند، در ارتباط با یکدیگر قرار داده شوند و میان پدیده‌هایی که بیشتر مربوط به هم تلقی می‌شده‌اند روابطی جدید درآفکنده شود. (مردیها، ۱۳۸۲: ص ۴۱) در تعریف دیگر، تبیین یعنی معنی کردن، یعنی پیچیدگی مسأله را آشکار کردن، یعنی جنبه‌ای از جوانب امر که مسأله را نامفهوم کرده است، زدودن و او را معلوم و عقل‌پسند و عقل‌پذیر کردن. (سروش، ۱۳۷۴: ص ۷۸) در تبیین کردن حداقل دو کار مهم باید صورت بگیرد: نخست اینکه حادثه تعلیل شود، یعنی علت وقایع گفته شود. دوم اینکه ارتباط بین وقایع هم نشان داده شود. هنگامی که حوادث تبیین شد، ما ارتباطشان را حس می‌کنیم، آن‌ها را از یک خانواده می‌دانیم و پراکندگی پیشین زوده می‌شود. اگر این چنین شد، عقل از آن حیرت و تشویشی که داشته است، بیرون می‌آید و احساس می‌کند که بر آن حادثه چیرگی پیدا کرده است. در حالی که پیش از این، آن حادثه بر عقل ما چیره بود، یعنی عقل را به حیرت انداخته بود. (سروش، ۱۳۷۴:



تاریخی که تنها از رخدادهای تکرارناپذیر تألیف یافته باشد، وقایع‌نگاری صرف خواهد بود. مورخ باید به ما بگوید در گذشته دقیقاً «چه روی داده است». اما مطمئناً وظیفه‌ی مورخ تنها این نیست که واقعیات را احراز کند، بلکه باید آن‌ها را قابل‌فهم نیز بگرداند

تحقیقات تاریخی

ص ۷۹) در عین حال باید توجه داشت که چنین نیست که همواره مهم‌ترین هدف تحقیق علمی (از جمله در تاریخ) تبیین باشد. (لیتل، ۱۳۷۳: ص ۱۴) مثلاً هدف متعارف بسیاری از تحقیقات تاریخی جز این نیست که نکته‌ای از نکات مغفول و مبهم تاریخ را معلوم کنند.

تفاوت تبیین در علوم طبیعی و علوم اجتماعی

تبیین یک پدیده (در علوم طبیعی) شناخت علل آن و همچنین جای دادن آن در پوشش قوانین کلی است که ماهیت آن را می‌رسانند. در این دسته از علوم منظور از تبیین یک پدیده، توضیح درباره‌ی علت وقوع یک واقعه و استنتاج آن طبق قواعد منطق قیاس از قوانین کلی است. بنابراین در جریان تبیین، اول یک واقعه وجود دارد که ما آن را معلول می‌پنداریم و در پی یافتن علت هستیم و این علت را از قوانین کلی‌تر استنتاج می‌کنیم. (رفیع‌پور، ۱۳۸۰: ص ۱۱۳) در علوم طبیعی، علت‌یابی یا تبیین علی راهی نسبتاً هموار در پیش دارد، چراکه در طبیعت اختیار و اراده جایی ندارد، اما در عرصه‌ی اجتماع و تاریخ چنین نیست. عرصه‌ی اجتماع و تاریخ حاصل برآورد رفتارها و کارهای آدمیانی است صاحب اختیار و اراده. روشن است که در این عرصه بی‌توجهی به عنصر اختیار و اراده و انسان را چونان ماشین، محکوم جبر علت‌ها و رویدادهای از پیش اتفاق افتاده دیدن، ما را از رویدادها و حقیقت آن دور می‌سازد. «پدیده‌های اجتماعی، حاصل افعال آدمیان است و آدمیان هم فاعلانی هستند که ارزش، اعتقاد، هدف، معنی، امر و نهی و تردید بر افعالشان حکومت می‌کند. به عبارت دیگر، آدمیان، مخلوقات عالم و قاصدند که فعلشان مسبوق به دلیل و سنجش و عقلاانه است. قبول این معنی، مدلولات بسیار، برای علوم اجتماعی دارد. اول این که علت نظم‌های اجتماعی، تفاوت نوعی با علت نظم‌های طبیعی دارند. نظم‌های طبیعی از اوصاف ثابت و عینی اشیاء به‌علاوه قوانین طبیعی حاکم بر آن‌ها ناشی می‌شوند، درحالی که مبدأ نظم‌های اجتماعی، قصد و آگاهی فاعلان است. دوم این که قاصدانه بودن پدیده‌های اجتماعی، راه را بر نحوه‌ای از تبیین در علوم اجتماعی می‌گشاید که در علوم طبیعی ممکن نیست. بسیاری از پدیده‌های اجتماعی را در مقام تبیین، می‌توان حاصل جمع افعال هدف‌دار افراد بسیار دانست. یعنی با دانستن این که آن افراد چه می‌خواهند، به چه باور دارند و از فعل‌شان برای تحصیل اغراض‌شان چه توقع دارند، می‌توان به تبیین اثر جمعی آن افعال توفیق یافت». (لیتل، ۱۳۷۳: ص ۶۳) پس چون انسان همواره در بند جبرهای طبیعی، تاریخی، فرهنگی، و... نیست و اراده و خواست او همیشه اثرگذار بر کنش و رفتار اجتماعی اوست، بنابراین در تبیین کنش و رفتار اجتماعی او می‌بایست همیشه چشمی به ارزش‌ها، اندیشه‌ها، هدف‌ها و خواسته‌های او داشت و نمی‌توان عمل اجتماعی را تنها در چهارچوب علی، معلولی تبیین کرد.

تبیین، تأویل، تفسیر

خصلت‌های اصیل و ممتازکننده‌ی علوم تاریخی و اجتماعی عبارتند از: تفهمی بودن، تاریخی بودن، و ناظر بر فرهنگ بودن. علوم تاریخی و علوم اخلاقی به الگوی علوم طبیعی قابل تبدیل نیستند. هدف علوم تاریخی و اخلاقی تبیین کمی پدیده‌ها نیست، بلکه دقیقاً فهم حوادث یعنی جست‌وجوی عناصری است که می‌توانند ما را در فهم و درک انسان و دستاوردهای هنری و اجتماعی و دستاوردهای دیگر یاری کنند. (فروند، ۱۳۶۲: ص ۵۸) تکیه بر فهم رفتار آدمی و تفهمی بودن علوم اجتماعی و تاریخی راه را بر رویکردهای تفسیری Hermeneutical در علوم اجتماعی گشوده است. رویکردهایی که در پی تفسیر، تأویل و تفهم به جای تبیین یا در کنار آن هستند. از این منظر میان «تبیین» و «تأویل» و نیز «تفهم» گرچه مشترکاتی وجود دارد، اما مرادف قلمداد نمی‌شوند. زیرا «موضوع تبیین تعیین علل پدیده‌هاست



تبیین عبارت است از این که پدیده‌هایی که قبلاً به عنوان امور مستقل از هم شناخته شده بوده‌اند، در ارتباط با یکدیگر قرار داده شوند و میان پدیده‌هایی که بیشتر مربوط به هم تلقی می‌شده‌اند روابطی جدید درآفکنده شود

و از این جهت شیوه‌ای است براننده‌ی علوم طبیعی یا علوم دیگر، هنگامی که این علوم بر حسب نوع روابط موضوع بررسی خود، روش طبیعی مذهبیان را به کار می‌گیرند. (ساروخانی، ۱۳۷۵: ص ۵۱۳) اما مضمون تأویل و تفهیم (درک) دارای محتوایی فراتر از تبیین است. تأویل کردن به معنای تبیین نمودن چیزی مبهم است با الفاظی روشن. شناخت رموز پدیده‌هایی است که درک‌ناشدنی می‌نمایند، دادن معنایی محقق به واقعیاتی است که فاقد آن بودند. (ساروخانی، ۱۳۷۵: ص ۵۱۱) «درویزن» نخستین کسی است که تبیین را با تفهیم متقابل و اولی را خاص علوم طبیعی و دومی را خاص علوم مربوط به روح (یا ذهن) یا به تعبیر او علوم اخلاقی می‌داند. (فرونه، ۱۳۶۲: ص ۵۷) از نظر دیلتای ما طبیعت را نیز تبیین می‌کنیم، ولی حیات نفسانی را درمی‌یابیم. (فرونه، ۱۳۶۲: ص ۸۰) در روش تبیینی کشف علل یک پدیده به منظور تبیین، پیش‌بینی و کنترل آن پدیده‌ی موردنظر است. اما در روش تفهیمی درک و فهم معنای پنهان در پس پدیده‌های قابل مشاهده دنبال می‌شود. مع هذا «میان این دو روش حد و مرز کاملاً قاطعی وجود ندارد، بلکه فقط اختلاف درجه دیده می‌شود.» (ساروخانی، ۱۳۷۵: ص ۵۱۱) در تبیین ما با متعلق شناسایی خود، پیوند درونی برقرار نمی‌کنیم. فهم، شرط لازم و بایسته‌ی همدلی و پیوند درونی است. پزشک درد بیمار را تبیین می‌کند، تا دارویی برای او تجویز کند، اما مادر بیمار، درد و رنج او را می‌فهمد و خود رنج می‌برد. «تبیین، به دست دادن علل عام حادثه‌ای از حوادث است در حالی که تفهیم کشف معنای حادثه‌ای یا فعلی است در زمینه‌ی اجتماعی خاص. لذا هدف تحقیق اجتماعی عبارت است از بازسازی معنی و محتوای اعمال و نظم‌های اجتماعی. به همین سبب این رویکرد، رویکردی معنی‌کاوانه است.» (لیتل، ۱۳۷۳: ص ۱۱۳)



علت، دلیل

همان گونه که دیدیم علوم اجتماعی و انسانی عمدتاً علوم معناکاوا هستند و علوم تجربی علت‌یاب. طبیعت‌گرایان تأکید داشتند رفتار آدمیان را باید از روی علل پیش‌بینی کرد و این که اجتماع پاره‌ای است از طبیعت و با همان روش که طبیعت را می‌شناسیم، به شناخت اجتماع هم نائل می‌شویم. در نقطه‌ی مقابل تأویل‌گرایان آدمیان و اجتماع انسانی را تافته‌ی جدابافته‌ای دانسته‌اند که روش‌های شناخت خاص خود را دارد. این گروه به جای علت بر دلیل تکیه می‌کنند. در علت قصد و معنا و انگیزه مورد نظر نیست و رابطه‌ی دو پدیده به صورت اجباری و اتوماتیک بر اساس قانون‌مندی بیان می‌شود.

اما در دلیل قصد و نیت و معنا مد نظر است. ریزش باران علت دارد، اما کشته شدن ابومسلم توسط منصور عباسی دلیل دارد. «هدف ناتورالیسم (یا پوزیتیویسم) علت‌یابی است و روشش عبارت است از مشاهده، آمارگیری، تدوین فرضیه و قانون و تست این قانون‌ها و فرضیه‌ها در مواجهه با واقعیات.» (سروش، ۱۳۶۷: ص ۵۶) فرق بین علت (Cause) و دلیل (Reason) عبارت از این است که علت، مؤثری است که موجودی را به نحو ناآگاه، آن هم به نحو صددرصد و لایتخلف به واکنش وامی‌دارد؛ اما دلیل عبارت است از یک تصدیق آگاهانه در ذهن یک فرد عاقل و شاعر (باشعور) که او آن را برمی‌گیرد تا عاقلانه بر وفق آن عمل کند. (لیتل، ۱۳۷۳: ص ۵۵) به عبارتی آدمیان از روی دلیل عمل می‌کنند و موجودات طبیعت از روی علت. رفتار طبیعت بی‌معناست درحالی که رفتار آدمی معنی‌دار است. مثلاً دو نفر برمی‌خیزند. این دو برخاستن ممکن است دو معنا داشته باشد، یکی ممکن است برای احترام برخیزد، و دیگری برای اهانت. برخاستن همان برخاستن است اما چون حادثه باطن و درون دارد، برعکس پدیده‌های عالم طبیعت، دو معنی پیدا می‌کند و خلاصه فهم یک عمل انسانی مقدم است بر مشاهده‌ی آن. (لیتل، ۱۳۷۳: ص ۵۸) علت جنبه‌ی هستی‌شناختی دارد و جدای از عامل شناسایی (سوژه) وجود خارجی دارد. مثلاً «علت» آتش سوزی یک

تبیین، به دست دادن علل عام حادثه‌ای از حوادث است در حالی که تفهم کشف معنای حادثه‌ای یا فعلی است در زمینه‌ی اجتماعی خاص. لذا هدف تحقیق اجتماعی عبارت است از بازسازی معنی و محتوای اعمال و نظم‌های اجتماعی

تحقیقات تاریخی

درخت می‌تواند نفت و کبریت و... باشد اما «دلیل» پدیده‌ای است که بر مدلول دلالت می‌کند و جنبه‌ی معرفت‌شناختی دارد. دلیل توجیه واقعه یا حادثه در ذهن مخاطب است و وقتی بر وقوع حادثه یا واقعه‌ای تردید می‌شود، دلیل می‌آوریم. مثلاً دود را دلیل بر وقوع آتش ارائه می‌دهیم.

تبیین‌های تاریخی

تبیین‌های تاریخی از چه جنسی است؟ انواع آن کدام است و آیا تبیین‌های تاریخی از همان نوع تبیین‌هایی است که در سایر علوم به کار می‌رود؟ و اصولاً تبیین تاریخی باید دارای چه ملاک‌های منطقی باشد تا بتوان آن را تبیین مناسب و کارآمد دانست؟

از نظر پل ادواردز مسأله‌ی ماهیت تبیین تاریخی به این معنای خاص، مسأله‌ای نسبتاً جدید است. «در وهله‌ی نخست، مسائل روش‌شناختی از این دست تا قرن نوزدهم مورد پژوهش قرار نمی‌گرفت». (ادواردز، ۱۳۷۵: ص ۳۴) همان‌گونه که دیدیم مسأله تبیین (به‌مانند عینیت) از مهم‌ترین مسائل و مبانی علم تاریخ به شمار می‌رود و همین امر به‌نوبه‌ی خود موجب طرح مسأله‌ی تمایزات و تشابهات تبیین در تاریخ و تبیین در انواع دیگر علوم (به‌ویژه علوم طبیعی) شده است. با توجه به این موضوع، دو گروه در عرصه‌ی روش‌شناسی تاریخی ظاهر شدند. گروهی که به وحدت روش‌شناختی قائلند و به تبیین‌های مشترک میان علوم طبیعی و انسانی معتقدند (پوزیتیویست‌ها) و گروهی که به کثرت روش‌شناختی قائلند و تبیین مد نظر این گروه بیشتر عقلانی است. گروه سومی نیز به تبیین‌های خاص تاریخی (روایتی - تکوینی) معتقدند. در کتب تاریخی عملاً می‌توان به‌تمامی انواع تبیین برخورد کرد. در نتیجه سؤالی که مطرح می‌شود این است که آیا تبیینی وجود دارد که مختص تاریخ باشد یا از ویژگی و جایگاه خاصی در تاریخ برخوردار باشد؟ پاسخ‌های فلاسفه به این سؤال متفاوت است و بر اساس همین پاسخ‌های متفاوت، حداقل به سه نوع تبیین از تاریخ برمی‌خوریم. تبیین قانونمند، تبیین عقلانی (استدلالی) و تبیین روایی. (نوذری، ۱۳۷۹: ص ۳۶)

۱- قانونیت‌باوری (مدل قانون فراگیر)

دیدگاه پوزیتیویستی دیدگاه مبتنی بر مدل قانون فراگیر است و تاریخ را در مقایسه با علوم طبیعی وامی‌رسد و تفسیر می‌کند. بنابراین دیدگاه، تبیین تاریخی هم‌چون تبیین علمی برقانون است یا حداقل این‌گونه باید باشد. از بزرگ‌ترین پیروان این دیدگاه می‌توان کارل پوپر را نام برد. از نظر وی درواقع تبیینی که مختص تاریخ باشد وجود ندارد. پوپر تبیین‌های تاریخی مرسوم مورخین را طعن می‌کند و این برداشت‌ها را بیهوده و بی‌اعتبار می‌داند. (ادواردز، ۱۳۷۵: صص ۳۳-۵۰؛ استنفورد، ۱۳۸۲: ص ۱۶۱؛ نوذری، ۱۳۷۹: صص ۴۳-۴۸؛ خاتمی، ۱۳۷۹: صص ۵۸-۵۶) بنا بر قانونیت‌باوری توضیحی (تبیینی) که کارکرد پیش‌بینی را نداشته باشد، به‌عنوان توضیح (تبیین) پذیرفتنی نیست. (فی، ۱۳۸۱: ص ۲۷۶) دیدگاه پوزیتیویستی تبیین با نام‌هایی چون مدل قانون فراگیر، تبیین‌های قانونمند (ادواردز، ۱۳۷۵: ص ۳۶ و لیتل، ۱۳۷۳: ص ۸)، نظریه‌ی «قانون فراگیر» (نوذری، ۱۳۷۹: ص ۳۸) نظریه‌ی «همپل و پوپر» (استنفورد، ۱۳۸۲: ص ۲۰۷) و «قانونیت‌باوری» (فی، ۱۳۸۱: ص ۲۷۰) شناخته شده است.

۲- تأویل‌گرایی، تفسیر‌گرایی (تاریخیت‌باوری)، معناگرایی

دیدگاه دوم درباه‌ی تبیین بر «درون‌فهمی» از یک لحاظ نقطه‌ی مقابل دیدگاه اول است. زیرا به جای آن‌که بر تشابه یا قیاس تاریخ و علم تأکید کند، بر تمایز آن دو از یکدیگر اصرار دارد. (ادواردز، ۱۳۷۵: صص ۵۰-۳۳؛ نوذری، ۱۳۷۹: ص ۳۶)



صص ۳۸۴۳ و استنفورد، ۱۳۸۲: ص ۲۳۲) عالمان علوم اجتماعی و مورخان لازم است کاری بکنند که همتایان آن‌ها در علوم طبیعی لازم نیست آن کار را بکنند، و آن تأویل و تفسیر معنای رفتار و حاصل آن است که مشاهده می‌کنند.» (فی، ۱۳۸۱: ص ۲۴۲)

از چهره‌های شاخص این دیدگاه می‌توان «کالینگ‌وود» و «درای» را نام برد. از دیدگاه ایشان یک واقعه‌ی تاریخی هرگز صرفاً به مانند پدیده‌ی طبیعی نیست بلکه رویدادی است که تاریخ‌گزار نه فقط ظاهر آن بلکه درون آن را نیز لحاظ می‌کند تا به اندیشه‌های درونی آن راه یابد. از این حیث، «تاریخ، تاریخ اندیشه است» و باید افعال افراد تاریخی را با توجه به اغراض و آمال و باورهای آن‌ها توجیه نمود و هدف تاریخ نه کشف صرف رویداد بلکه معلوم شدن اندیشه‌ی است که در آن رویداد نهفته است. کشف آن اندیشه در حکم رویداد است. از نظر «کالینگ‌وود» مورخ باید اندیشه و فکر عامل را در ذهن خویش بازیازماید. «بازاندیشیدن» به معنای کشف دلایل عامل برای عمل و رفتار کردن به همان‌گونه‌ای است که عمل و رفتار کرده است. بدین ترتیب مورخان از معنای عمل پرده برمی‌دارند. (فی، ۱۳۸۱: ص ۲۴۶)

دیدگاه فوق با اسامی مختلفی معرفی شده است. پل ادواردز تحت عنوان «ثبوت‌گرایان» (ادواردز، ۱۳۷۵: ص ۳۸)، استنفورد تحت عنوان معناگرایی (استنفورد، ۱۳۸۲: ص ۲۰۵) و تبیین عقلانی (استنفورد، ۱۳۸۲: ص ۲۲۷)، اتکینسون، تحت عنوان تبیین‌های عقلانی (نوذری، ۱۳۷۹: ص ۳۹) **دانیل لیتل** تحت عنوان مدل عقلی - نبیتی و مدل تفسیری (لیتل، ۱۳۷۳: ص ۱۷) و بالاخره برایان فی تحت عنوان «تاریخیت‌باوری» (فی، ۱۳۸۱: ص ۲۹۵) از آن یاد می‌کند. هم‌چنین معناکاوی گاه در صورت نیت‌کاوی، گاه دلیل‌کاوی، گاه تبارکاوی، گاه قاعده‌کاوی ظاهر شده است. اما در همه‌ی این معانی یک عنصر مشترک وجود دارد و آن این‌که افعال آدمی ظاهری دارد و باطنی و فهم برون از طریق فهم درون ممکن است نه بالعکس و به جای آن که تبیین حادثه را از نظم قانونی بخواهیم، نظم بیرونی را باید بر حسب معنای درونی فهم کنیم. (لیتل، ۱۳۷۳: ص نوزده، پیشگفتار مترجم) از نظر برایان فی تاریخیت‌باوری دیدگاهی است که می‌گوید چیستی موجودیت‌ها یا وقایع اجتماعی در تاریخچه‌ی آن‌ها نهفته است به نحوی که برای فهم آن‌ها باید تکوین و تحول آن‌ها را درک کرد. واضح‌ترین مثال و نمونه‌ی توضیحات (تبیین‌های) تاریخیت‌باورانه همان توضیحاتی (تبیین‌هایی) هستند که در تواریخ روایتی می‌آیند. این نوع از توضیح (تبیین) کلاً خصلت تکوینی دارد. (فی، ۱۳۸۱: ص ۲۹۶)

تبیین‌های روایتی، نقلی (تکوینی)

این دیدگاه مبتنی بر آن است که نوعی تبیین مبتنی بر نقل وجود دارد که مختص تاریخ است و این تبیین بر اساس نقل وقایع و لحاظ زمینه‌ها صورت می‌گیرد. استنفورد تأکید می‌کند قوانین فراگیر چندان به درد مورخ نمی‌خورد، زیرا در اغلب موارد قادر به تبیین امر غیرعادی یا غیرمنتظره که دقیقاً همان چیز نامزد و نیازمند تبیین است، نیستند (استنفورد، ۱۳۸۲: ص ۱۷۹) پل ادواردز نیز یادآور می‌شود که به نظر نمی‌رسد مورخان از مدل قانون‌فراگیر حمایت کنند، حتی به‌عنوان یک کمال مطلوب فرضی. (ادواردز، ۱۳۷۵: ص ۴۳) حوزه‌های علوم اجتماعی و تاریخ، به‌طور کلی نه‌پذیرای تبیین‌های قانون‌محوری از نوع موردنظر پوپر هستند و نه نیازمند آن‌ها. (استنفورد، ۱۳۸۲: ص ۱۶۲) مورخان نه به طبیعتی که تکرار شونده است، بلکه به اتفاقاتی که تنها یک‌بار رخ می‌دهند علاقمند هستند. مثلاً مورخان نه از انقلاب و تحول به‌طور عام، بلکه از انقلاب به‌طور خاص (انقلاب فرانسه، انقلاب روسیه، انقلاب مشروطه و...) و تسلسل و به هم پیوستگی خاص شرایط و مقتضیات و شخصیت‌ها بحث می‌کنند. چون رویدادها

آیا تبیینی وجود دارد که مختص تاریخ باشد یا از ویژگی و جایگاه خاصی در تاریخ برخوردار باشد؟ در پاسخ به این سؤال، حداقل به سه نوع تبیین از تاریخ برمی‌خوریم. تبیین قانونمند، تبیین عقلانی (استدلالی) و تبیین روایی

یگانه و منحصر به فرد هستند، نمی‌توان آن‌ها را بر اساس قوانین کلی تبیین نمود. (ادواردز، ۱۳۷۵: صص ۳۶-۳۵) از سوی دیگر تأویل‌گرایی (تبیین‌های عقلانی) نیز نه اینکه خطا باشد، بلکه یک سو به است (فی، ۱۳۸۱: صص ۳۳۶) و کفایت نمی‌کند. مشکل جدی این نوع از تبیین آن است که گرچه تبیین اعمال افراد در تاریخ روشن و آشکار است، ولی موارد زیاد دیگری وجود دارند که نمی‌توان به کمک این روش آن‌ها را تبیین کرد، از جمله می‌توان به پیامدهای پیش‌بینی نشده و ناخواسته‌ی اعمال و کنش‌های افراد اشاره کرد. (نوذری، ۱۳۷۹: صص ۳۷)

درست است که علوم اجتماعی (و از جمله تاریخ) نیازمند درک است، اما در عین حال نیازمند توضیح (تبیین) هم هست. تاریخ و علوم اجتماعی صرفاً شامل تأویل و تفسیر معنای پدیده‌های تاریخی - اجتماعی نیست، بلکه همچنین شامل پرده برداشتن از علت‌ها نیز هست. (فی، ۱۳۸۱: صص ۲۲۷)

در این تلقی (تبیین‌های نقلی - روایی) تاریخ‌گزار، یک رویداد را جزئی از یک جریان تاریخی می‌بیند و می‌کوشد ارتباط میان آن رویداد و رویدادهای دیگر را بیابد و با کشف جایگاه این رویداد به علل آن می‌پردازد. روش تبیین تاریخی (نقلی) عبارت است از این که روابط یک رویداد مورد بحث را با سایر رویدادها ریشه‌یابی کنیم و روابط درونی و ذاتی میان آن‌ها را کشف نماییم و جایگاه آن را در بستر تاریخ مشخص کنیم. (ادواردز، ۱۳۷۵: صص ۵۰-۴۳؛ استنفورد، ۱۳۸۲: صص ۱۶۱؛ نوذری، ۱۳۷۹: صص ۴۳-۳۸؛ خاتمی، ۱۳۷۹: صص ۵۸-۵۶) در این نوع تبیین علت‌ها جست‌وجو نمی‌شود و رویدادها صرفاً روایت می‌شوند. یک گزارش دقیق از چگونگی وقوع چیزها، چنان که اوکشات درباره‌ی این نظریه می‌گوید، گزارشی است از چرایی وقوع آن‌ها. (استنفورد، ۱۳۸۲: صص ۲۳۱) این نوع از تبیین با تبیین‌های تکوینی Genetic explanation مدنظر «برایان فی» نزدیکی فراوانی دارد. به گفته‌ی وی توضیحات (تبیین‌های) تکوینی روی هم‌رفته در اکثر موارد صورتی روایی دارند و واقعه‌ی E که باید توضیح (تبیین) داده شود به عنوان مرحله‌ی نهایی در توالی وقایعی که منجر به آن شده‌اند عرضه می‌شود. یعنی این نوع توضیحات (تبیین‌های) تکوینی ماجرای را بازگو می‌کنند که از نقطه‌ی A آغاز می‌شود به مراحل میانی (A به B، B به C، C به D) می‌رسد، و سرانجام به پایانش E می‌رسد. (فی، ۱۳۸۱: صص ۲۹۷-۲۹۶) به گفته‌ی «درای»، یک رویداد آن‌گاه تبیین می‌گردد که ما بتوانیم سیر حوادثی را که علت وقوع آن بوده است، پی‌گیری کنیم. (ادواردز، ۱۳۷۵: صص ۴۲) بنابراین در مقابل دانش‌های قانون‌مند یا تعمیمی Nomothetic تاریخ را دانشی تفریدی Idiographic می‌خوانند و اصول اساسی تبیین تاریخی را چنین برمی‌شمرند:

۱- تاریخ فقط زندگی‌نامه‌ی امیران و پادشاهان نیست ۲- پدیده‌ی تاریخی منحصر به فرد و تکرارناپذیر است ۳- باید در شناخت علی پدیده‌ی تاریخی بازسازی گذشته مورد توجه قرار گیرد ۴- تبیین پدیده‌ی تاریخی باید با قرار دادن آن در زمینه یا بستر کل واقعیت صورت پذیرد. (ساروخانی، ۱۳۷۵: صص ۵۱۶)

بالاخره پرسشی که مطرح می‌گردد این است که آیا اساساً تبیین کامل در تاریخ وجود دارد؟ از نظر استنفورد با اطمینان باید گفت پاسخ منفی است. زیرا اولاً در بیان مطالب تاریخی، نکات بسیار فراوانی است که می‌توان میان روای و شنونده‌ی آن را مسلم انگاشت و لذا تبیین و توضیح آن نه تنها سودی ندارد که موجب ملال و دلزدگی می‌گردد. و دوم این که همواره در رویدادهای تاریخی حتی مواردی که گزارش‌ها و شواهد بسیاری از آن در دست داریم؛ نسبت به بسیاری نکات جهل محض وجود دارد، به طوری که پرده برداشتن از آن جهات ممکن است تبیین ما از آن رویداد را به طور کلی دگرگون سازد. به این ترتیب مورخ در تبیین هر رویداد نه تنها آنچه را موجب ملال است حفظ می‌کند، بلکه دائماً آن‌چه را نمی‌داند مستور می‌دارد. لذا تبیین‌های تاریخی همواره جزئی‌اند. (استنفورد، ۱۳۸۲: صص ۱۶۴)

همواره در رویدادهای تاریخی حتی مواردی که گزارش‌ها و شواهد بسیاری از آن در دست داریم؛ نسبت به بسیاری نکات جهل محض وجود دارد، به طوری که پرده برداشتن از آن جهات ممکن است تبیین ما از آن رویداد را به طور کلی دگرگون سازد

تحقیقات تاریخی



در این راستا به قول استفورد می‌توانیم از شش خادم شریف استفاده کنیم:

شش خادم شریف دارم / آموخته‌اند مرا هر چه می‌دانم
 نامشان باشد چه چرا و کی / و چگونه و کجا و کی (فی، ۱۳۸۱: ص ۲۱۲)

تبیین «کی» و «کجا» مسائل اندکی پیش می‌آورد. آن‌ها معمولاً موضع‌هایی هستند در ارتباط با جایگاه فضایی یا زمانی چیزی. مثال: جنگ چالدران کی و کجا اتفاق افتاد؟
 تبیین که (چه کسی) وضع مشابهی دارد. مثال: فرماندهی ساسانیان در جنگ قادسیه چه کسی بود؟
 تبیین (چه چیز) نقش مهم‌تری در تاریخ دارد. در تاریخ تبیین «چه» به اندازه‌ی تبیین «چرا» مهم و دشوار است. مثال: چه اتفاقاتی منجر به انقلاب مشروطه شد؟

اکنون به تبیین چرا و چگونه می‌پردازیم. خواهیم دید که آنچه این دو نوع تبیین دربرمی‌گیرند، عبارت است از درک جریان رویدادها. از دیدگاه «اوکشات فیلسوف» تبیین چرا با تبیین چگونه ترکیب می‌شوند. ولی از نظر اکثر ما آن دو عین هم نیست. به نظر می‌رسد تبیین «چگونه» به چیزی بیش از نوعی روایت رویدادهای متوالی نیاز نداشته باشد. (فی، ۱۳۸۱: صص ۲۱۴-۲۱۲) اصولاً در پژوهش‌های علوم انسانی علاوه بر پرسش از «چیستی» دو نوع پرسش کلیدی نیز مورد توجه محققان است. چرا و چگونه. به همین سان دو نوع پژوهش شکل می‌گیرد:

- ۱- پژوهش‌هایی که به زیربناها و علل شکل‌گیری پدیده‌ها مربوط می‌شود
- ۲- پژوهش‌هایی که به فرایند و روند پدیده‌ها توجه می‌کنند

هر دو نوع پژوهش به دو نوع مختلف کنجاوی پاسخ می‌گویند. در اولی حوزه‌ی علیت قوی‌تر است و در دومی حوزه‌ی فرایندی. علیت به چراهای وقوع یک رویداد می‌پردازد و چراها را از زوایای مختلف سیاسی، اقتصادی، اجتماعی، بین‌المللی، روانی مورد مطالعه قرار می‌دهد. مثلاً تحقیق علی پیرامون جنگ ایران و عراق آن است که به چراهای شروع جنگ در تاریخ ۳۱ شهریور ۵۹ پرداخته شود و تحقیق فرایندی به تحولات ۸ سال جنگ توجه می‌کند. حوزه‌ی علیت مانند فهم ریشه‌ی یک درخت است و میدان فرایند شبیه ساقه و شاخه‌های آن درخت (سریع‌القلم، ۱۳۸۷)



اقسام تبیین

علاوه بر تقسیمات فوق تبیین را تقسیمات دیگری نیز هست، هر چند اتفاق نظری در انواع و اقسام آن وجود ندارد. از جمله برخی انواع تبیین را عبارت از تبیین علمی Scientific Explanation، تبیین علی Causal Explanation، تبیین کارکردی Functional Explanation، تبیین دایره‌ای یا دورانی، تبیین عامیانه، تبیین سفسطه‌آمیز و تبیین قیاسی می‌دانند. (ساروخانی، ۱۳۷۵: صص ۵۱۳-۵۱۸)

تبیین علمی در برابر تبیین عامیانه، خرافی و قالبی قرار می‌گیرد. بر اساس تبیین علمی: الف - هر پدیده‌ی اجتماعی را علل و عواملی است؛ ب - این علل و عوامل باید در بطن جامعه جست‌وجو شوند؛ ج - این علل و عوامل قابل شناخت است. د - راه شناخت آنان نیز روی نمودن به آنان با دیدی واقع‌بینانه است. (ساروخانی، ۱۳۷۵: همان)

در این تعریف، تبیین تاریخی در مقابل تبیین‌های قانونمند و تعمیمی قرار می‌گیرد. زیرا دانش تاریخی موردی یا منفرد است و در اصطلاح بدان غیر تعمیمی یا تفریدی Idiographic اطلاق می‌شود. منظور از تبیین قیاسی نیز تبیین رفتار انسان‌ها یا پدیده‌های اجتماعی با استناد به قوانین کلی و عام است که بدان تبیین کلی General Explanation نیز گفته می‌شود. (ساروخانی، ۱۳۷۵: همان)

بیشتر محققین تبیین‌ها را ابتدا در دو نوع علی و تفسیری که هر کدام خود انواع دارند، تقسیم می‌کنند. «میراثی که از عالمان علم‌الاجتماع اینک به جا مانده است دو گونه علم‌الاجتماع متمایز است: یکی تبیینی (علت‌کاو) و دیگری تفسیری (معناکاو) (لیتل، ۱۳۷۳: ص بیست و یک، پیشگفتار مترجم). از نظر استنفورد تبیین در تاریخ به دو شکل صورت می‌گیرد:

علی و تفسیری. یکی چرایی را تبیین می‌کند، دیگری چگونگی را. برای مثال در مورد انقلاب فرانسه تبیین علی معطوف است به رویدادها و شرایط مقدم بر انقلاب: سلطه‌ی اشرافیت، آراء و اندیشه‌های اصحاب دایره‌المعارف، ورشکستگی سلطنت و... رهیافت تفسیری هم تبیین می‌کند که این انقلاب چه بود. آیا پیروزی بورژوازی بود (مارکس) یا پیروزی مردم (میشله)، آیا مرگ فتودالیسم بود یا حکومت مطلقه، آیا تداوم رژیم کهن بود (دوتوکویل) یا، چنانکه انقلابیون باور داشتند، زایش عصری جدید؟ (استنفورد، ۱۳۸۲: ص ۲۲۷)

پاسخ به سؤالات چرادرار، اغلب صورت تبیین علی (تعلیل) به خود می‌گیرند. (لیتل، ۱۳۷۳: ص ۶) باید یادآور شد که دو نوع تبیین علی و تفسیری مانع‌الجمع نیستند بلکه مکمل یکدیگرند. مورخان به ندرت درباره‌ی الگوی علت واحد/معلول واحد می‌اندیشند. (استنفورد، ۱۳۸۲: ص ۱۵۱) پیش از تلاش برای تبیین چرایی، کاملاً معقول و مناسب است بدانیم که آنچه باید تبیین شود چیست. نوع تبیینی که محور کار قرار می‌دهیم تا حدودی به مسأله‌ی پژوهش بستگی دارد. (استنفورد، ۱۳۸۲: ص ۲۲۸) مفهوم علت در تاریخ شاید به برخی بحث‌های بسیار بغرنج منجر شود. پس نویسندگانی که می‌خواهند این مفهوم را به کار ببرند نخست باید برای خود و خوانندگان خود روشن کنند که چه معنایی از این مفهوم را در ذهن دارند. (همان، ص ۱۵۹)

علت ممکن است انسانی یا طبیعی، یا اغلب (به‌ویژه در تاریخ) ترکیبی از آن دو باشد. مثلاً علت مرگ ناشی از مسمومیت فلان آقا، شاید انگیزه‌ی قاتل یا ماهیت سم یا هر دو باشد، قاضی احتمالاً به علت نخست و شیمی‌دان به علت دوم علاقمند خواهد بود. (همان، صص ۱۵۷-۱۵۶)

دانیل لیتل اشکال مختلف استدلال علی و طرق مختلف کشف و تحکیم روابط علی را عبارت از روش نمونه‌پژوهشی Case_Study method روش تطبیقی Comparative Method، و روش‌های اتفاق و اختلاف جان استوارت میل می‌داند. (لیتل، ۱۳۷۳: ص ۴۰) وی همچنین تبیین علی را شامل انواع تبیین‌های ساختاری، کارکردی، آماری، مادی - معیشتی (ماتریالیستی) می‌داند. (همان، ص ۵) اما پاره‌ای دیگر از محققین تبیین‌های کارکردی و ساختاری را نه زیرمجموعه‌ی تبیین‌های علی بلکه در کنار آن قرار می‌دهند.

تبیین‌های کارکردی

تبیین کارکردی یک پدیده را بر حسب پیامدهای آن (سهام و نقشی که در پایداری جامعه چونان یک کل دارد) تبیین می‌کند. دانیل لیتل تبیین‌های کارکردی را نوعی از تبیین علی می‌داند. (همان، ص ۷) اما از نظر دورکیم تبیین کارکردی در برابر تبیین علی قرار می‌گیرد. به نظر دورکیم، نباید علل فاعلی پدیده و کارکردها یا سودمندی‌های آن را یکی دانست. (ساروخانی، ۱۳۷۵: ص ۵۱۴) از دیدگاه کارکردگرایی هر پدیده‌ای وظیفه‌ی خاصی را در منظومه‌ای که به آن تعلق دارد، برآورده می‌کند. مثلاً در تبیین اینکه چرا در بدن انسان قلب وجود دارد؟ می‌گویند زیرا که عمل گردش خون را انجام می‌دهد. الگوی کارکردگرا جامعه را همچون یک کل تلقی می‌کند که از جهاتی شبیه یک اندام است، با درک اجتماع به عنوان یک مجموعه، تبیین کارکردی عبارت از تشخیص فایده هر جزء برای مجموعه و نیازی است که از آن بر طرف می‌کند. (مردیها، ۱۳۸۲: ص ۵۲)



تبیین‌های ساختاری

ساختار عبارت است از رابطه‌ی میان بخش‌ها و کل‌ها، ولی نه هر رابطه‌ای، بلکه رابطه‌ای که ویژگی کل را تعیین می‌کند. (استنفورد، ۱۳۸۲: ص ۱۹۰) الگوی ساختارگرا تبیین یک سیستم را در ساختار نهفته‌ی آن جست‌وجو می‌کند تا از طریق دستیابی به فرمول کلی ساختار، اجزا را تفسیر کند. (مردیها، ۱۳۸۲: ص ۴۵) واژه‌ی ساختار گاهی به رابطه اطلاق می‌شود و گاهی در مورد کل به کار می‌رود. بنابراین پیوندهای خونی و ازدواج در یک جامعه ساختار خویشاوندی نامیده می‌شوند (استنفورد، ۱۳۸۲: ص ۱۹۰) در علوم اجتماعی مفهوم ساختار تا حدودی جایگزین مفهوم قانون شده است... ولی خطرناک خواهد بود اگر تصور کنیم که ساختارها از سنخ قوانین طبیعی است زیرا برخلاف قوانین، ساختارها پیش‌بینی‌کننده‌ی رفتار فردی نیستند. (همان، صص ۱۹۲-۱۹۰)

تفاوت میان تحلیل ساختاری و تحلیل کارکردی این است که در اولی ساختار کل است که جزء را تبیین می‌کند، در حالی که در دومی کارکرد جزء در کل است که جزء را تبیین می‌کند. تفاوت میان تبیین علی و تبیین کارکردی نیز این است که در اولی پدیده مورد بررسی به عوامل مقدم بر آن ارجاع می‌شود اما دومی به پدیده‌های مؤخر بر آن نسبت داده می‌شود. زیرا یکی علت‌گرا و دیگری غایت‌گراست. (مردیها، ۱۳۸۲: ص ۵۲) مثلاً در پاسخ به سؤال چرا در ایران انقلاب رخ داد؟ اگر به علل و زمینه‌ها (استبداد، فقدان آزادی، فاصله‌ی طبقاتی و...) اشاره کنیم، تبیین از نوع علی انجام داده‌ایم؛ اما اگر به اهداف، پیامدها، غایات (مثلاً برای بهبود وضع مردم یا اجرای عدالت...) اشاره نماییم تبیینی کارکردی ارائه داده‌ایم. در عین حال باید به خاطر داشت که بسیاری از معرفت‌شناسان علوم اجتماعی، تبیین ساختاری و کارکردی را به تبیین علی تحویل می‌کنند.



خاتمه

حتی اگر با آن گروه از روش‌شناسان همراه نباشیم که مرزی میان توصیف و تبیین قائل نیستند و می‌گویند توصیف دقیق به خودی خود شامل و حامل تبیین نیز هست (که حداقل در مواردی حقیقتاً این‌گونه است) و اضافه می‌کنند که مورخ تنها موظف است به احراز آنچه واقعاً اتفاق افتاده است بپردازد، باید اقرار کنیم که توصیف دقیق از یک پدیده، اولین گام برای رسیدن به دانش قابل اتکاء نسبت بدان پدیده است. و به کسانی که تاریخ توصیفی را به بهانه‌ی نوشتن تاریخ تحلیلی - تعلیلی مورد حمله قرار می‌دهند باید خاطر نشان ساخت که به قول دانیل لیتل چنین نیست که همواره مهم‌ترین هدف تحقیق علمی (از جمله در تاریخ) تبیین باشد. هدف متعارف بسیاری از تحقیقات تاریخی جز این نیست که نکته‌ای از نکات مغفول و مبهم تاریخی را معلوم کنند.

هر چند واقفیم که توصیف فارغ از تفسیر امری محال است، و هر توصیفی مسبوق و مصبوق به تفسیری است در هر حالت، وظیفه‌ی اول مورخین ارائه‌ی توصیف حتی‌المقدور منقح و معتبر از واقعه‌ی تاریخی مورد نظر است و در صورت لزوم به صورت همگام یا در گام بعدی تبیین و تفسیر توأمان آن رویداد وظیفه‌ی تکمیلی اوست. در تحقیقات تاریخی نیز عملاً به ترکیبی از توصیف، تبیین و تفسیر برمی‌خوریم.

بنابراین هر مورخی به مقتضای نوع موضوع، سؤالات و نیز منظره‌ی که به واقعه می‌نگرد از روش توصیفی یا توصیفی - تبیینی (تفسیری) استفاده می‌کند. چه بسا یک گزارش توصیفی دقیق در پاره‌ای مواقع نیاز پژوهشی ما را مرتفع سازد. بنابراین انعطاف در انتخاب روش متناسب با نوع موضوع، سؤالات و منظر دید مورخ و پرهیز از غوطه‌ور شدن در دکماتیسم روشی که نهایتاً به پدیده‌ی «روش زدگی» منجر می‌شود از الزامات کار تاریخ‌ورزی است.

منابع

۱. ادواردز، پل (۱۳۷۵)؛ فلسفه‌ی تاریخ، ترجمه‌ی بهزاد سالکی، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
۲. استنفورد، مایکل (۱۳۸۲)؛ درآمدی بر فلسفه‌ی تاریخ؛ ترجمه‌ی احمد گل‌محمدی، تهران، نشر نی.
۳. جنکینز، کیت (۱۳۸۴)؛ بازاندیشی تاریخ؛ ترجمه‌ی ساعر صادقیان، تهران، نشر مرکز.
۴. خاتمی، محمود (۱۳۷۹)؛ «تبیین تاریخی» مجله‌ی نامه‌ی فرهنگ، شماره‌ی ۳۵، بهار.
۵. رفیع‌پور، فرامرز (۱۳۸۰)؛ کندوکاوها و پنداشته‌ها، مقدمه‌ای بر روش شناخت جامعه و تحقیقات اجتماعی، تهران، شرکت سهامی انتشار.
۶. روشر، نیکولاس (۱۳۸۱)، «آیا تبیین‌های تاریخی متفاوتند؟» ترجمه‌ی عباس بخشی پور رودسری، مجله‌ی حوزه و دانشگاه، سال هشتم، شماره‌ی ۳۳، زمستان.
۷. زرین کوب، عبدالحسین (۱۳۷۹)؛ نقش بر آب؛ تهران، انتشارات سخن.
۸. ساروخانی، باقر (۱۳۷۵)؛ روش‌های تحقیق در علوم اجتماعی، جلد اول، تهران، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
۹. سروش، عبدالکریم (۱۳۶۷)، «علت و دلیل در علوم اجتماعی» مجله‌ی نامه‌ی علوم اجتماعی، دوره‌ی جدید، شماره‌ی ۱، جلد اول، پاییز.
۱۰. سروش، عبدالکریم (۱۳۷۴)؛ درس‌هایی در فلسفه‌ی علم‌الاجتماع (روش تفسیر در علوم اجتماعی)، تهران، نشر نی.
۱۱. سربق‌القلم، محمود (۱۳۸۷)؛ روش تحقیق در علوم سیاسی، تهران، فرزانه روز.
۱۲. فروند، ژولین (۱۳۶۲)؛ آراء و نظریه‌ها در علوم انسانی، ترجمه‌ی دکتر علی محمد کاردان، تهران، مرکز نشر دانشگاهی.
۱۳. فی، برایان (۱۳۸۱)؛ فلسفه‌ی امروزین علوم اجتماعی؛ ترجمه‌ی خشایار دیهیمی، تهران، طرح نو.
۱۴. لیتل، دانیل (۱۳۷۳)؛ تبیین در علوم اجتماعی (درآمدی به فلسفه‌ی علم‌الاجتماع)، ترجمه‌ی عبدالکریم سروش، تهران، مؤسسه‌ی فرهنگی صراط.
۱۵. مردیها، مرتضی (۱۳۸۲)؛ فضیلت عدم قطعیت، تهران، طرح نو.
۱۶. مفتخری، حسین (۱۳۸۷)؛ پارادایم‌های روش‌شناختی مؤثر بر پژوهش‌های تاریخی، کتاب ماه تاریخ و جغرافیا، شماره‌ی ۱۲۲.
۱۷. ملکیان، مصطفی (۱۳۸۰)؛ «روش‌شناسی در علوم سیاسی» فصلنامه‌ی علوم سیاسی، شماره‌ی ۱۴، تابستان.
۱۸. منافزاده، علیرضا (۱۳۷۵)؛ «سرچشمه‌های تحولی شگرف در شیوه‌ی تاریخ‌نگاری دربارهی مکتب آنال» مجله‌ی نگاه نو، شماره‌ی ۲۸، اردی‌بهشت.
۱۹. نراقی، یوسف (۱۳۶۵) روش‌شناسی علوم اجتماعی، تهران، شرکت سهامی انتشار.
۲۰. نوذری، حسینعلی (۱۳۷۹) (ترجمه و تدوین)؛ فلسفه‌ی تاریخ، روش‌شناسی و تاریخ‌نگاری؛ تهران، طرح نو.
۲۱. والش، اچ. دبلیو (۱۳۶۳)؛ مقدمه‌ای بر فلسفه‌ی تاریخ، ترجمه‌ی ضیاءالدین علایی طباطبایی، تهران، امیرکبیر.

پی‌نوشت

۱. برای مثال، در بعضی گروه‌های آموزشی تاریخ، مدت زمانی که دانشجو صرف تنظیم و تصویب پروپوزال می‌کند، برابر یا حتی بیشتر از مدت زمانی است که صرف نگارش پایان‌نامه می‌نماید. یا اصرار دائمی در به‌کارگیری چهارچوب نظری تحقیق در پاره‌ای موارد، به خلق آثاری دیدنی (و نه خواندنی) منجر می‌شود.

